

گزارشی از مراسم

مهناز مقدسی

یادمان دکتر عبدالحسین زرین کوب

و سالگرد انتشار بخارا

پس از آنکه در روز ۲۷ بهمن ماه ۱۳۷۱، مراسم یادمان دکتر عبدالحسین زرین کوب و سالگرد انتشار مجله بخارا، در محل سالن اجتماعات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، برگزار شد. این مراسم در دو بخش مجزا و به میزبانی آقایان دکتر سید علی هاشمی و دکتر سید محمد باقر صدری برگزار گردید. در این مراسم، دکتر سید علی هاشمی، مدیران نشریات ادبی، فرهنگی و هنری، هنرمندان تئاتر و سینما و شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی و دوستان مجله بخارا و خانواده دکتر زرین کوب شرکت کردند. مراسم با سرود رسمی کشور آغاز شد و مجری جلسه علی هاشمی از دکتر زرین کوب و بخارا سخن گفت و چگونگی برنامه سخنرانی‌ها و شعرخوانی را بیان کرد. سپس فیلمی از سخنرانی دکتر زرین کوب در مراسم بزرگداشت او در انجمن حفظ آثار و مفاخر ملی نمایش داده شد. دکتر زرین کوب در آن سخنرانی به سراجت از وضعیت فرهنگی کشور انتقاد کرده و ابزار نگرانی خود را از بی حرمتی‌هایی که در تلوویزیون نسبت به بزرگان فرهنگ کشور می‌شود بیان کرده بود.

۲۳۷

پس از آن علی دهباشی مدیر و سردبیر بخارا گزارش گویه‌ای از ایتدای کار مجله کلک و بخارا و مشکلات دوران انتشار آن دو بیان کرد و گفت: «این دو مجله به هم وابسته هستند و در صورتی که یکی از آنها به مشکل برخورد کند، دیگری هم به مشکل خواهد خورد. هم‌انطور که آقای علی هاشمی اشاره کردند، بنده فرار نیست سخنرانی کنم آمده‌ام تا

به شما عزیزان سلام کنم. و بعد اینکه مجال ارائه گزارش تفصیلی از کارنامه کلک و بخارا در این مجلس نیست.

اما گزارشی کوتاه از برخی موارد سیاستهای فرهنگی دوران اخیر سردبیری بیان می‌کنم. فروردین ۱۳۶۹ اولین شماره کلک را منتشر کردیم و در اولین صفحه آن نوشتیم: «... اما آنچه در این دوران در حوزه ادبیات و هنر ایران حائز اهمیت خاص است حفظ و توسعه زبان فارسی است. و مجله در پاسخ به این ضرورت انتشار خواهد یافت تا با دید وسیع‌تری به زبان و ادبیات فارسی بنگرد. از این رو برای اهل قلم و نویسندگان جدید و قدیم به هر سبک و شیوه‌ای که کار کرده‌اند احترام فراوان قائل است.»

از همان آغاز راه مشکلات ما آغاز شد. در طی دهسال که از عمر سردبیری بنده در کلک و بخارا می‌گذرد دشواریها و کمبودها کم نشده که زیاد هم شده است.

دوری جستن از شیوه‌های مطبوعاتی به منظور کسب تیراژ سودآور، کار مجله را هر روز دشوارتر می‌کرد. اما با این همه کار کردیم و سماجت کردیم و ماندیم. مجلاتی از نوع مجله ماکه سرمایه اولیه‌ای برای آغاز کار در اختیار نداشتند و درآمدی هم از اعلان و آگهی ندارند محکوم به شکست و تعطیلی هستند. چنانکه متجاوز از شش مجله (هم شکل و هم موضوع) در این سالها به نسبت ضرر و زیان با فواصلی از انتشار باز مانده‌اند یا بر اثر معوق ماندن اجرای تعهدات مالی، دوام نیاورده و کارشان به تعطیل کشیده است. آنچه بر ما در طی این دهسال گذشته حکایتی است شنیدنی و عبرت آموز.

اینک در آغاز سومین سال انتشار بخارا و یازدهمین سال فعالیت سردبیری، خود را موظف به اجرای همان نیاتی می‌دانم که در سرمقاله‌های شماره اول کلک و بخارا اعلام کردیم. تصور بنده این بود و هست و در مناسبت‌های گوناگون هم به صراحت نوشته‌ام که مطبوعات فرهنگی و هنری می‌باید در ارتقاء زبان، فرهنگ و ادب فارسی نقش در خور توجه داشته باشند و با طرح مباحث و مسایل ضروری فرهنگی جامعه، این نقش را به بهترین نحو ایفا کنند. بر همین اساس و به همین دلیل در طی یکصد و چند شماره‌ایی که از کلک و بخارا منتشر کردیم از شیوه‌های رایج مطبوعاتی به منظور کسب تیراژ و تأمین سودهای کلان دوری جستیم. صفحات کلک و بخارا را در اختیار نویسندگان و اهل قلم (با گرایش‌های متفاوت فرهنگی) قرار دادیم تا اندیشه‌های خود را بر دیگران عرضه کنند. در جریانهای جنجالی ادبیات معاصر شرکت نکردیم و نشان دادیم که تعصب در طرح مباحث و نقد ادبی را امری ناپسند می‌شماریم.

تلاش کردیم و صمیمانه در این راه بودیم تا در آثاری که مورد نقد و داوری قرار



● صحنه‌ای از مراسم بزرگداشت دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و سومین سال انتشار مجله بخارا

می‌گیرد محاسن را پیدا کنیم و نشان بدهیم. و با دیدی مهرآمیز و بی‌غرض به بررسی و نقد بنشینیم. زیرا در محیط ادبی ما بدگویی و داوری‌های شتابزده و نادرست به صورت نگران‌کننده‌ایی رواج پیدا کرده است و متأسفانه در این سالها روز به روز به فزونی رفته است.

تلاش کردیم در حوزه مسایل ایران‌شناسی گامهایی نه چندان بلند اما ارزنده برداریم. و تنها نشریه‌ای هستیم که فعالیتهای ایران‌شناسی را در سطح ایران و جهان به صورت گسترده منعکس کرده‌ایم.

در حوزه مسایل فرهنگی و اجتماعی کشورهای هم‌زبان و دارای تاریخ و فرهنگ مشترک و آسیایی ناشر مقالات ارزشمندی هستیم که به عنوان مأخذ و مرجع در محافل دانشگاهی و علمی تأثیر بسزایی داشته است. اگر بگویم در این زمینه تنها نشریه‌ایی بودیم که تحولات فرهنگی و اجتماعی کشورهای منطقه را مطرح و بررسی کرده‌ایم دور از واقعیت نبوده است. در این روزگار که تجلیل و تکریم از مفاخر فرهنگی در مطبوعات رسم نیست، بخارا به این مهم توجه کرده و بدین وسیله ادای دینی ناچیز نسبت به خدمات فرهنگی ده‌ها تن از مفاخر فرهنگ و ادب نموده است.

مشکلات مجله و گرفتاریهای انتشار و فشار روحی ناشی از آن برای از پا در آوردن

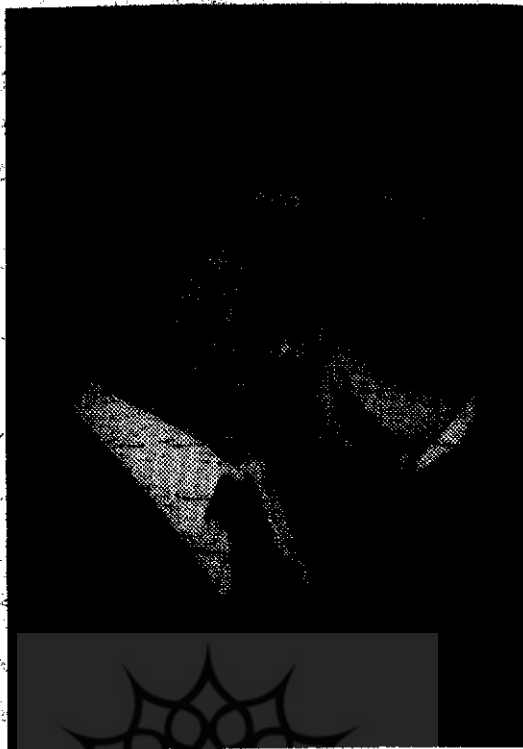
انسان کافی است. این مساله امروزه بر همگان معلوم است. اما نکته دیگری که غالباً از آن بی خبرند تحریکات تند و تیز و تعصب آمیز و ناسیاسی ها و بدخواهی ها است که وقتی حضور در این اجتماع می یابیم، در آنجا می بینیم که بعضی از افراد را فراهم می آورند و بعضی دیگر را از آنجا دور می کنند. این کار را ما نمی توانیم بپذیریم. اگر در این راه ما می توانیم حاصل کردیم به اعتبار پشتیبانی که از طرف نویسندگان و اهل قلم بوده است، ما می توانیم با ذکر نام شریف آنها برای خودمان به دست و پا کنیم. اما چرا می توانیم این کار را بکنیم؟

بسیار خوشبختانه در این اجتماع، از نخستین روزی که مجله کلک آغاز به کار کرد، هیچ بیض و دودی و هیچ بیگانه ای در آنجا نبوده است. ما دل بسته به هر کس از دیگران نبوده ایم. ما در سالهای آخر عمر علی رغم بیماری هیچگاه ما را از مهر و دانش خود محروم نکرد و تا آخرین روزها این ما بودیم که هنوز می آموختیم. سپس از زنده یاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی که همچون پدری مهربان ما را سرپرستی می کرد و با خاموشی ناگهانی اش ما را پریشان کرد. و سرانجام استاد زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب که مجلس امشب به یاد او در آستانه اولین سالگرد خاموشی اش بر پا شده است. و حضور شما به پاس ارج گذاری نسبت به خدمات جاودان و فراموش ناشدنی اوست. در آستانه سالگرد خاموشی او هستیم. یکسال گذشت. سالی که ادب فارسی در فقدان یکی از بزرگترین آموزگاران خود راه دشواری را پشت سر گذارند.

شو تا قیامت آید زاری کنی کی رفته را به زاری باز آری؟

بیش از این تصدیق نمی دهم و حرفهایم را با بیان یک نکته مهم از کار حرفه ایی خودمان یعنی روزنامه نویسی و مجله داری به پایان می برم. و آن اینکه جای مسعود بهنود، شمس الواعظین، اکبر گنجی، زید آبادی، عمادالدین باقی، نبوی و... دیگر اهل مطبوعات که در بند هستند خالی است. آرزوی آزادی آنان را داریم.

دیگر اینکه یاد و خاطره چند تن از بزرگان ادب، فرهنگ و هنر کشورمان را که در این ایام اخیر خاموش گشتند گرامی می داریم. بدون تردید با خاموشی هر شمع از فرهنگ ایرانی با ضایعه جبران ناپذیری روبرو می شویم. ضایعه درگذشت احمد گلچین معانی -



عباس سخاب - نصرت رحمانی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - لایق شیرعلی - هوشنگ گلشیری - رضوی سروستانی - محمدعلی رفیعی - دکتر عبدالله شیبانی - یحیی مهدوی و احمد شاملو را به خانواده‌های آنان و دوستانشان فرهنگ ایرانی تسلیت می‌گوئیم.

پس از گزارش سردبیر بخارا، استاد ادیب برومند قصیده‌ای محکم و زیبا و خاطره‌انگیز که درباره هزارمین سال سلسله سامانیان سروده بوده، برای حاضران خواند. که متن کامل در شماره بعدی بخارا منتشر خواهد شد.

سپس از مرتضی ممیز، از همکاران کلک و بخارلی که سال‌ها نظارت هنری این دو مجله را به عهده داشت، دعوت شد تا برای حاضران سخن بگوید اما ایشان با تشکر و با بیان این که سخن گفتن دشوار است؛ و دیدن و گوش دادن را بر سخن گفتن ترجیح می‌دهد.

دکتر شرف‌الدین خراسانی، چهارمین سخنران مراسم بود و سخنان خود را چنین آغاز کرد: «ما» در واقع، امروز یک شادی و یک شادمانه داریم و یک ماتم. شادی ما به خاطر سومین زاد روز مجله بخارا است، که خداوند عمر این کودک را دراز کند، و غم ما، به ویژه غم من، به خاطر از دست رفتن یکی از گران بها ترین و درخشان ترین ستاره‌های آسمان ادب و اندیشه ایران کنونی یعنی عبدالحسین زرین‌کوب است. اکنون که اینجا

نشسته بودم و دوستان یادی از آن شادروان کردند این بیت بادم آمد
 صبر بسیار بایاد ادب کشور ما را تا زین کوب دیگر آمد و بر آن بفرزاید
 بنابراین، تنها کاری که می توانم بکنم، سروده‌ای که هر سوگ آن شادروان نوشته‌ام
 برایتان بخوانم:

شنیدم زرین کوبه شیرازانه مُرد
 جهانی چو چو میراث از جهان
 دو گونه بُود مرگ خُرد و بزرگ
 چو مرگ است میراث درخت حیات
 نندانند کی میوه حیوانان رسیده
 شد این مرگ او بزرگ چون زینکیش
 یکی مرگ خیال و سر زینکیش
 ادب شد تسهی از جهان بجز این
 به باغ ادب با صفا و سحر و جادو
 مَر آن پیر استاد میراث خویش
 روانش چو آتش فشانی به جناس
 لبالب از او جاودان جامه‌است
 مَر آن نام چون گوهر تابناک
 بر آن دُزد بدنام دون ننگ باد
 زرین کوب ما جاودان زنده است
 دکتَر بهروز برومند از شخصیت‌های آزادبخواه و پزشک معالج استاد زرین کوب، پس
 از دکتَر شرف‌الدین خراسانی، از خاطراتش از استاد زرین کوب و دورانی که به معالجه
 ایشان مشغول بود سخن گفت و در بین صحبت‌هایش از نوشته‌های استاد زرین کوب در
 بیان فروتنی و تواضع ایشان قسمتی را خواند: «... ولی می دانم که این محبت شما در حق
 من نیست، در حق فرهنگ ایران است در حق این فرهنگ پرمایه‌ای که از زمان گاهان
 زرتشت از دوره کیان تا امروز سی قرن از آن گذشته است...»

سپس افزود: «در دوران طبایتم می دیدم که سرکار خانم دکتَر قمر آریان، چگونه با
 فداکاری، از ایشان مراقبت می کرد. در تمام طول دوران، شاید بگویم اگر مراقبت‌های
 ایشان نبود، استاد خیلی زودتر ممکن بود ما را تنها بگذارد و واقعاً از جانب همه ایرانیان
 بایستی از خانم دکتَر قمر آریان تشکر کرد. و خاطره دیگری که از دکتَر زرین کوب دارم و



● استاد امیرخانی - ادیب برومند - دکتر ورجاوند - دکتر روح الامینی و خانم طلعت صدیقی در ردیف اول

۲۴۳

جا دارد در اینجا بیان کنم اینستکه در آخرین روزهای زندگی استاد زرین کوب در بیمارستان تقریباً ایشان چشمش را نمی توانست باز کند و خیلی برایش سخت بود. آقای دهباشی برای عیادت ایشان رسید و من در گوش استاد بلند گفتم: استاد زرین کوب آقای دهباشی آمدند. چشمهایش باز شد و لبخندی بر چهره اش نشست و با نگاه مهرآمیزی دهباشی را نگاه کرد. این صحنه ای بود که هرگز فراموش نمی کنم و در واقع قدردانی بود که آن موقع از بخارا و دهباشی کردند و واقعیت نظر، شاید علت این که من هم بخارا را ستایش می کنم، این است که آقای دهباشی در بخارا نوشته است: «بدان اصلی که به آن معتقدم، پای خواهم فشرد و آن چیزی نیست جز حفظ و توسعه زبان فارسی و مباحثی که مربوط به آن می شود. برای اهل قلم و نویسندگان جدید و قدیم به هر سبک و شیوه ای که می نویسید احترام فراوان قائلم و تلاش خواهیم کرد که آگاهی بیشتری درباره کوشش های فرهنگی، از گذشته و آینده، به دست آوریم.»

باید گفت، آن چیزی که ما را زنده نگه می دارد فرهنگ ماست؛ و من از همه کسانی که برای فرهنگ ما تلاش می کنند از آقای دهباشی تشکر می کنم.»

سپس علی هاشمی مطلبی را از دکتر احسان نراقی که خاطره ای بود درباره شجاعت اخلاقی دکتر زرین کوب برای حضار خواند. بعد از آن از کسانی که در برگزاری این

مراسم همکاری کردند تشکر نمود و اشاره کرد که از در برگزاری این مراسم آقای دکتر محمود امامی، مدیر عامل شرکت ملی گاز و استاندار کرمان در این مراسم شرکت کردند. در ادامه این مراسم، سرانجام سالگرد تولد دکتر زرین کوب در روز پنجشنبه ۱۳ شهریورماه ۱۳۸۳ در تهران برگزار شد. خانم دکتر سیمین دانشور در این مراسم با ایراد سخنرانی شاد و پرمعنی در این مراسم شرکت کردند. خوانند پیام ایشان در سوگند است که در این سوگند چنین است:

در شهر روز ۱۳ سال سه روز بگناهام «بله بله تا ملاقات خدا» رفتند؛ عبدالله توکل (مترجم نوان)، مرتضی زارندی (جامعه‌شناس داد) و از همه دردناکتر دکتر عبدالعزیز زرین کوب. دکتر زرین کوب هویت ملی ما را که فرهنگ و ادب ما را بیخ و سر تا از اینها آن است، با کتابها و مقالات بسیاری به ما باز شناسانید. هر چند که هر ناآشنا، هویت خود او را نیز سزای بردند. «جای آن است که خود موج می‌زنند و در این گره ناآشنا، مصرع دوم را می‌دانند و اگر نمی‌دانند در دوران بی‌سواد و بی‌سواد،

دکتر زرین کوب «دو قرن سکوت» مردم ما را ارج نهاد، با «کاروان عجله» با جمله‌ای تندی زدل یافته زجان» همسفر شد، از «کوچه زندان» گذشت و «امیراث ضوفیه» را با جست و جوگری دریافت و به «سزنی» شهود یافت و گفتنی‌ها را با دستسازی بنا مردم کشورش بازگفت. احاطه او بر نثر کهن و نوآوری‌هایش در نثری که به کار می‌برد و بسیار معاصر هم بود، و واژه‌گزینی‌های بایسته‌اش، آثار او را جلوه و جلایی بخشیده است که در هر خانه‌ای کتابی از او می‌توان یافت، و در هر کتاب درسی دانشگاهی، اثری. و برای من آثار او از کتاب‌های مرجع است. تنها کسی که می‌توانم زرین کوب را با او مقایسه کنم، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر است که هر دو مان شاگردش بودیم.

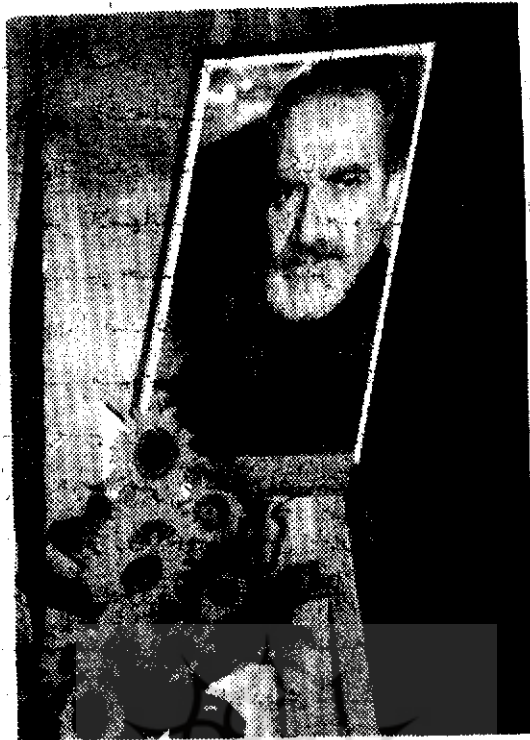
بخت همواره دکتر زرین کوب را نواخته است، اما مهمتر از آن استفاده و انتخابی بوده که از طالع سعدش کرده است. موهبت دریافت و یافت را با هوشیاری پاست داشته، و در هر قدمی گامی به جلو برداشته است. چنین آدمی هرگز میرا نیست. اما یک رویه دیگر بخت میمونش این است که جفت مناسب خود را در این دنیا یافته و برگزیده است؛ بانوی والا، دکتر قمر آریان. هر دو شان را از نوجوانی می‌شناختم و می‌ستودم. بانوی والای ما، داستان می‌نوشت، مقاله می‌نوشت، یک نمایشنامه هم نوشت و کلاژگردانی کرد. اما بعد از ازدواج، کمتر به خود پرداخت و بیشتر به یار اینک سفر کرده. کاشانه گرمی ساخت و نقطه کانونی آن را به همسرش اختصاص داد. سرایی دلکش، همه چیز آماده، عشقی دیرپا، یاری غمگسار و تیمار دار و با چنین پرداختی، همسرش توانست با خاطری

آسوده و دلی گرم خود را وقف کار دلخواهش بنماید. وقف وقفه‌ها پایان عمر. به گمان من تا روزهای پایانی هم می‌نوشته است.

وقتی به خدمت دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درآمدم، استادان محبوب دانشجویان را جستم و سر کلاسهایشان رفتم. راز محبوبیت دکتر حسین حسینی آریان‌پور، فروتنی و دانشش بود. دکتر حمید هنایت دانش بسیار و روشش را با تحلیل‌ها و ارزشیابی‌ها و استنتاج‌هایش چنان در هم می‌آمیخت که دانشجو را با برصندلیهایشان می‌خکوب می‌کرد و مرا مبهوت. اما سر محبوبیت دکتر زرین‌کوب دلسوزی و مهرورزی‌اش بود. هیچ پرسشی را بی‌پاسخ نمی‌گذاشت و واضح است که بلندای دانش و رازگشایی از حجم وسیع هویت ملی ما هم از فضیلت‌های او بود.

در دانشکده ادبیات، دکتر زرین‌کوب، مدتی مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی شد. شورایی برپا کرد که من هم حضور داشتم. تجدید نظرهایی در برنامه دروس و افزودن عنوان‌های تازه، بسیار منجیده بود. تدریس ادبیات معاصر و تاریخ ادبیات داستانی (که بر عهده من گذاشت)، از آن جمله‌اند. دیری نگذشت که استعفا داد. رئیس وقت دانشکده ادبیات، دست به دامان من شد که او را از استعفا، منصرف کنم. به او گفتم دست کم، یک سال بمانید تا نوآوری‌هایتان جا بیفتد. گفتم: می‌دانی که از ریاست بیزارم، وقت‌گیر است و به کار اساسی‌ام نمی‌رسم. گفتم اما دانشجویان هم حقی دارند. حق آنها را احقاق کنید. گفتم: از تدریس که استعفا نداده‌ام، به علاوه خوانندگان آثارم طیف وسیعتری را در بر می‌گیرند و حق بیشتری دارند. و در همان روزگار، استادانی بودند، در همان دانشکده ادبیات که به خلعت وزارت مباحی می‌شدند و استادانی که سناتوری را علاوه بر استادی، یدک می‌کشیدند و استادانی که به ملک‌الشعرایی دربار افتخار می‌کردند و استادانی که مشاور ملکه بودند و بر بیست مقوله اجتماعی و فرهنگی و پزشکی ریاست داشتند، از سرطانشناسی گرفته تا معماری، و استادانی که با دانشجویان سر جنگ داشتند و اساتیدی که از پس اداره کلاس بر نمی‌آمدند. اما زرین‌کوب همه عمر، معلم اول و محقق اول باقی ماند و هر سفری که به خارج رفت چون باز آمد، دامنی پر از گل برای اصحاب هدیه آورد. در عین حال استادان دیگر را ملامت نمی‌کنم. یکی از اصول آزادی، داشتن حق انتخاب است و من همواره از آزادی دفاع کرده‌ام. به علاوه نقطه ضعف‌های خودم هم کم نیست.

اما بانو، به تو چه بگویم که خودت ندانی و تو چه جواب بدهی، که من ندانم. تنها می‌توانم جای خالی یار سفر کرده‌ات را تسلیت بگویم. تو هم بانو، به من و به همه



یادی از استاد سیدبوالقاسم آنجوری شیرازی از پشتیبانان کلک و بخارا
در مراسم فرهنگسرای نیاوران

سوگواران همسرت، دلداری بده. این یک مصیبت همگانی است. یادم است که تو مدتی با دیوان خاقانی سر و کار داشتی و جایای مسیحیت را در اشعار او کاوش می کردی، و اگر درست بگویم همین را موضوع رساله ات قرار دادی. بعدها شنیدم که از رساله ات دفاع جانانه ای کرده ای. پس با شعر خاقانی آخت تری و من به شعری از همین شاعر بسنده می کنم که زبان حال تو و من و سوگواران همسرت است:

شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم که در میانه خارا کنی زدست رها
فریدون مشیری، سخنران بعدی مراسم، درباره بخارا چنین گفت: «من در سال هایی زیسته ام که در مجله «یادگار» و «مهر» حدود سالهای ۱۳۱۵، ۱۶ و ۱۷ منتشر می شد و این دو مجله تنها مجله های ادبی ایرن بود. بسیاری از نویسندگانی که امروز می نویسند و شاعرانی چون ملک الشعرای بهار و دیگران در این مجله چیز می نوشتند. بعد از آن مجله ادبی ایران منحصر شده بود به مجله «سخن» به مدیریت دکتر خانلری و مجله یغما به مدیریت مرحوم حبیب یغمایی. این دو مجله هم در حد خودشان به فرهنگ و ادب ایران خدمت کردند.» فریدون مشیری سپس خاطراتی از همکاری خود با این مجلات بیان کرد و افزود: بعد از این مجلات، مجله ای که قبلاً به نام کلک و سه سال است به نام «بخارا» منتشر می شود و من همیشه چشمم به در است که بخارا را در صندوق نامه ها

انداخته‌اند یا نه؟ نمی‌دانم چگونه مقایسه کنم، من فکر می‌کنم یک مجله ادبی بسیار سودمند، بسیار متنوع، بسیار پرارزش، با زحمات نفس نفس زنان دوست عزیزم علی دهباشی که این حالت‌هایش را من بسیار دیده‌ام. کتاب‌خانه‌اش، صندوق نامه‌هایش، آرشیوش و عکس‌هایش همه در یک کیف است و آن کیف روی شانه‌اش. روزهای دوشنبه به نشر چشمه می‌آید که شاید نامه‌ای چیزی برایش آمده باشد و من به او می‌گویم: آقا، این همه را با خودتان نیاورید، اما تا به حال، زورم به او نرسیده است. اما خوشحالم که او زورش به هدفی که دارد رسیده و روز به روز هم شکوفاتر می‌شود. فریدون مشیری سپس به یاد استاد زرین‌کوب سروده‌ای خواند.

پیام منصور اوجی، شاعر معاصر بعد از فریدون مشیری توسط (نگارنده) مهناز مقدسی خوانده شد که به صورت جداگانه در این شماره می‌خوانید.

سپس محمدخوری با همراهی اردلان بهمنیان، بیانیست، «دو ترانه» «دلایزترین» و «وطن» را برای حاضران در مراسم اجرا کرد. و سالگرد ائشان بهارا را تبریک گفت. این بخش از برنامه از شور و حال خاصی برخوردار بود.

در ادامه، دکتر عطاالله مهاجرانی درباره دکتر زرین‌کوب و بخارا چنین سخنرانی کرد:

«من برای صحبت کردن به جمع شما نیامدم؛ برای شنیدن صحبت‌ها و برنامه‌ها آمدم؛ و گمان نمی‌کردم که به جلسه شما برسم که خوشبختانه جلسه دولت زودتر تمام شد و رنه نمی‌توانستم به این برنامه برسم. برای جناب آقای دهباشی آرزوی توفیق و سربلندی دارم. انصاف این است بگویم که کارهایی که ایشان انجام داده و انجام می‌دهند کارهای عادی و معمولی نیست. هیچ کدام از مشخصات کار عادی در کار آقای دهباشی نیست. انسان گمان می‌کند که می‌شود با حداقل اقل امکانات حداکثر اکثر محصول را به بار آورد. معمولاً ما شاهدیم که با حداکثر امکانات، حداقل محصول و کار صورت می‌گیرد یعنی درست معکوس آن چه که توسط آقای دهباشی صورت گرفته.

اتفاقاً زهد در معارف دینی و ملی ما معنایش همین است: حداقل برداشت برای حداکثر تلاش. آن‌طور که او حداقل برداشت را در زندگی خودش دارد. و برای خودش حداقل را می‌خواهد و چیزی بیشتر از حداقل در زندگیش نیست. ولی حداکثر تلاش او برای دیگران است. همان‌طور که در مورد حضرت امیر گفته شده است که او هیچ وقت سر وقت به بستر نمی‌رفت یعنی هر وقت خواب بر او غلبه می‌کرد می‌خوابید. معمولاً ما انسان‌های معمولی یک وقت معینی به بستر می‌رویم. ممکن است خوابمان نبرد، ولی بالاخره می‌خوابیم و این مربوط به زندگی معمولی است. یا می‌گویند او هیچ وقت، سر



● نمایشگاه آثار و دست نوشته‌های زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب

وقت معینی سراغ غذا نمی‌رفت و هر موقع گرسنه می‌شد غذا می‌خورد و هر موقع خواب به سراغ او می‌آمد می‌خوابید. حتی در داستان شب نوزدهم ماه رمضان که در نهج البلاغه آمده است می‌گوید: چشم من بر من حاکم شد و من نشسته بودم. و پیداست که در واقع، خواب آمد و او خوابید. یک نفر می‌گفت، چطور می‌شود این همه کم خوابی و این همه کم غذایی و این همه رشادت در میدان جنگ. مکشی کرد و پاسخ گفت: تو این درخت‌های بیابان را دیده‌ای، وقتی که آتشی با آن‌ها را می‌افروزند چقدر مقاوم است. عکس آن، درخت‌هایی که در باغ هستند و باغبان به آن رسیده، وقتی می‌سوزند یک شعله سطحی و عادی می‌کشند و تمام می‌شود؛ اما این درخت‌های بیابان شعله‌ای دیرپا و ماندگار دارد. انسان‌ها هم همین طورند. در واقع، این اشتباه است که، گمان می‌کنیم تلاش انسان با امکانات نسبت مستقیم پیدا می‌کند. گاهی معکوسش است. ما شاهد بودیم که گاهی نویسندگان یا شاعران و یا هنرمندانی که، اتفاقاً در کشاکش یک مقدار عادی و مناسب شد، گویی در بستر همواز قرار گرفته‌اند و توانسته‌اند چنان که هست کار کنند. البته تردیدی نیست که خیلی از هنرمندان خودشان را اداره می‌کنند. اداره کردن خود مسئله ساده‌ای هم نیست.

دکتر مهاجرانی در ادامه صحبت‌هایش افزود: دهمین سال کلک و بخارا، نکته‌ای که

در نامه آقای اوجی هم بود، نکته درستی است. در واقع، بخارا سه ساله نشد؛ کلک و بخارا ده ساله شد. به خاطر این که، مجله کلک که منتشر می شد همان بخارایی است که امروز منتشر می شود. این مجموعه یک شناسنامه واحد دارد. تلاشی که آقای دهباشی در اعتلای فرهنگ ما و ادبیات ما کرده است، بزرگداشت مفاخر و دیگر کارهای ارزشمندی که انجام داده می دهند. همه ما باید قدر دان کارهای ایشان و شهاب دهباشی باشیم که پدر و پسر دست در دست نیکدیگر می کوشند و این کار بزرگ را به سامان می برند. تردیدی نیست که قدر آقای دهباشی و کاری که انجام داده است، امروز چنان که شایسته است، آشکار نیست. این معمول زندگی ما است که قدر کسانی که در بین ما زندگی می کنند، چنان که شایسته است، نمی شناسیم. وقتی دوره ای گذشت، سال هایی گذشت؛ صدها جلد دوره های کلک و بخارا در کتابخانه های مهم جهان در معرض دید پژوهشگران قرار گرفت، از کار کارستانی که صورت گرفته است قدر دانی می شود.

انشاءالله که عصر آقای دهباشی بلند باشد و بخارا همچنان ادامه پیدا کند و کتاب ها و پژوهش های دیگر نیز. البته این تلاش نمایان با زحمت فراوانی هم همراه است. گمان می کنم این شعر از مثبتی یا کنسی دیگر است که: «وقتی جان انسان بزرگ است جسم به زحمت می افتد.» در واقع، جسم، توان کشش و همراهی با این جان را پیدا نمی کند و به زحمت می افتد. چنان که به زحمت افتاده است. جسم آقای مشیری به دنبال روح او افتان و خیزان حرکت می کند؛ جسم آقای دهباشی هم به همین ترتیب و هنرمندان دیگری که ما در زندگی خودمان شاهد آن ها بوده ایم.

دکتر مهاجرانی سپس در مورد دکتر زرین کوب چنین گفت: در مورد مرحوم زرین کوب، خوشبختانه، پیام ها و شعرهایی که خوانده شد نکاتی که مهم بود بیان کردند. من یک نکته ای را، به لحاظ این که نکته پراهمیتی می دانم، برای شما عرض می کنم. بین نویسنده و موضوع نوشتن او و هنرمند و موضوع هنر او رابطه است. در واقع، هنری که او انتخاب می کند نمی تواند با هویت و منش و جان او بدون نسبت و ارتباط باشد. اگر چنین چیزی باشد، او یک مکانیک یا یک تکنیسین است که به جای این که فرضاً خوب نجاری کند، خوب شعر می گوید یا به جای اینکه خوب آهنگری کند، خوب قصه می نویسد که نسبتی بین موضوع کار و هنر او و زندگی اش نیست. وقتی نسبتی بین این دو بود، یعنی جسم و جان یک هنرمند، این رابطه دیگر یک طرفه نیست. مثلاً این که یک هنرمند عاشق و خواننده وجود دارد و یک طرف هم موضوع و هنر ثابت و بدون پاسخ گویی، نمی شود. من در یکی از قصه های مثنوی برخورددم به موقعی که مولوی

داستان ایاز و محمود را بیان می‌کند و یک دفعه در میانه داستان بومی‌گردد و از ایاز می‌خواهد که قصه مولوی را بگوید؛ که این قصه از شگفتی‌های ادبیات داستانی ماست که گمان نمی‌کنم نظیر آن را بتوان پیدا کرد که در متن یکی داستان یکی دفعه گفتگوی هنرمند خلاق با موضوع شروع شود. البته ما نمونه‌های آن را داریم، مثل حضور فردوسی در شاهنامه که درست سرگردنه و بیخ‌های قصه و در آن اوج‌ها خود حکیم حضور پیدا می‌کند و خودش سخن می‌گوید و روح او را کاملاً در همه قصه و سراسر شاهنامه شاهدیم که به گاه سخن می‌گوید و کاروان قصه‌ها و اسطوره‌ها را حرکت می‌دهد. اما این مواردی که در این داستان مولوی وجود دارد استثنایی است.

قصه محمود و اوصاف ایاز	چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز
ای عیاض از عشق تو گشتم چو گو	ماندم از قصه تو، قصه من بگو
هم تو می‌خواهی مرا ای مقتدا	من که طور و تو موسی این صدا

و یک دفعه از قصه خودش، محمود و ایاز، می‌گوید که حالا تو قصه مرا تعریف کن. که این یک اتفاق عادی و سطحی در روح زندگی مولوی نیست. این همان تأمل است که هنرمند با موضوع هنر خودش آن را پیدا کرده است. نمی‌توان کسی «سرنی» را بنویسد و در زندگی و منش و اندیشه او انسان سرنی را نبیند. نمی‌شود «بحر در کوزه» را بنویسد و انسان وجود او را مثل یک کوزه‌ای تصور نکند که بحری در درونش قرار گرفته و کافی است انسان قدری نزدیک‌تر شود و با او سخن بگوید. یک وقت قصه‌ای را از ابونواس، از ادبیات عرب، می‌خواندم که: «کسی پیش ابو نواس آمد و گفت: من می‌خواهم شاعر شوم، به من یاد بده که چگونه شعر بگویم. ابو نواس تعدادی از دیوان‌های شاعران عرب را برای او نام برد و گفت: همه این دیوان‌ها را بایستی حفظ کنی وقتی همه را حفظ کردی بیا تا من درباره شاعری با تو صحبت کنم. او هم رفت و همه دیوان‌ها را حفظ کرد. بعد از ماه‌ها آمد. ابو نواس از او سوال کرد و دید که انصافاً همه این شعرهای بلند را حفظ کرده است. گفت: همه را حفظ کردی، حالا همه بایستی یادت برود؛ اگر همه یادت رفت آن وقت می‌توانی شاعر بشوی.» آن چه باقی می‌ماند بعد از خواندن همه چیز، اسمش دانش نیست، دانایی است. اگر انسان همه چیزی را خواند، چیزی باقی نماند، مثل محققى که همه فیش‌ها را از او بگیرند، درست مثل روزی بشود که چیزی ننوشته و مثل وقتی که هیچ پژوهشی انجام ن داده، تفاوت می‌کند. وقتی این مجموعه دانش‌ها در درون انسان رسوخ کرد می‌توان چهره جان او را دید. برای همین انصاف است که وقتی ما کتاب‌های مرحوم زرین کوب را می‌خوانیم، گویی این کتاب را در حضور او می‌خوانیم. این کتاب‌ها، کتاب‌های جدا از نبوغ و اندیشه پژوهشگر نویسنده نیست.

بسیاری از کتاب‌ها را انسان می‌خواند که نویسنده را هم می‌شناسد اما وقتی کتاب را می‌خواند احساس می‌کند که نویسنده در یک طرف است و کتاب در طرف دیگر، این آمیختگی است که انسان بین نویسنده و بین کتاب احساس می‌کند. مثل آقای محمد نوری که آواز خواند و این جور نبود که آواز از زبان و دهان خواننده می‌جوشد، بلکه آواز از درون خواننده می‌جوشید. در واقع، این صوت، صوتی نبود که تنها از حنجره خارج شود بلکه از همه وجود او خارج می‌شد. این ویژگی بود که مرحوم زرین‌کوب داشت. این ویژگی را وقتی کسی پیدا کرده، می‌تواند نماینده به حق و نماینده راستین این سرزمین با فرهنگ و تمدنی که دارد بشود. آن موقع با این کشور و این سرزمین نسبت پیدا می‌کند. تردیدی نیست که چهره‌هایی مثل زرین‌کوب نمایندگان به حق و شایسته چنین تمدن و چنین فرهنگ و ملتی هستند. وقتی ما می‌خواهیم شناسنامه یک ملت را بررسی کنیم، شناسنامه ما برج‌های تهران و بزرگراه‌های تهران نیست. شاید دوست یا سیصد سال دیگر این برج‌ها و این بزرگراه‌ها دگرگون شده باشند. کما این که ساختمان‌هایی که سیصد، چهارصد سال پیش بودند، غیر از آن چه که به عنوان ساختمان‌های میراثی بر جای مانده‌اند، همه از بین رفته‌اند. اما انسان‌هایی هستند که تلاش آنها، هنر و اندیشه آنها شناسنامه ما است. این شناسنامه را از صحنه حضور یک ملت گرفته است. زرین‌کوب چنین شخصیتی است.

دکتر مهاجرانی چنین ادامه داد: من مقدمه یادنامه زرین‌کوب را که آقای دهباشی منتشر کرده‌اند بخش «نردبان آسمان» را که خواندم دوباره این غصه و حسرت من تازه شد. حالا من نمی‌دانم درباره این نردبان آسمان یک طنزی در نوشته آقای دهباشی بود که «فرزانه محسن» کتاب را در اختیار دارد. من نمی‌دانم این فرزانه‌ای که محسن است به یمن فرزاندگی و احساسش باخبر شویم و ببینیم که چه باید کرد. این نردبان آسمان را هم منتشر کنیم و در اختیار جوانان و مردم قرار دهیم. بهای آن را هم حاضریم بپردازیم. این کتاب کتابی نیست که متعلق به یک فرد یا به یک خانواده باشد، متعلق به یک ملت و یک تاریخ است. لحظه‌هایی در زندگی یک هنرمند شکل گرفته که محصولش شرح مثنوی شده. مثنوی هم یک کتاب معمولی نیست. خلاصه‌ای از داستان‌های مثنوی و غزلیات شمس، حدود نیم میلیون نسخه‌اش در کشوری مثل امریکا فروش رفته است. حال فردی مثل زرین‌کوب هم آمده و بخشی از درخشان‌ترین دوران عمر خودش را صرف این کتاب کرده است. این بحث را در مقدمه «سرنی» خواندم و این حسرت دوباره تازه شد و در مقدمه یادنامه آقای دهباشی هم خواندم باز حسرتم تازه شد. حتماً آقای دهباشی هم با پیگیری‌های ویژه‌ای که دارند دنبال کنند، ما هم باخبر شویم، ببینیم بالاخره این «فرزانه

محسن» کجاست و ما چگونه بتوانیم دامن ایشان را بگیریم و این کتاب را در اختیار جوانان قرار دهیم.

دکتر مهاجرانی سپس به بیان این مطلب پرداخت که: پیشنهادی که من برای ناشران آثار مرحوم زرین کوب دارم این است که، کتاب‌ها را در دو صورت چاپ کنیم: هم در صورت جلد‌های سخت، کاغذهای نسبتاً با گرماز بالا و سنگین قیمت؛ و هم با کاغذهای معمولی و جلد‌های نرم که جوانان ما، دانش‌جویان، معلمان و دانش‌آموزان ما هم بتوانند به آنها دسترسی پیدا کنند. این رسم قبلاً، پیش از انقلاب، در کشور ما بود، و الآن هم گه گاه هست. یعنی حتماً کتاب‌ها را هم ارزان چاپ کنیم و هم با قیمت‌های مناسب و لوکسی که دارد انجام می‌شود. من گمان می‌کنم یکی از خدمات‌هایی که بایستی به متفکران کشور خودمان بکنیم این است که راحت‌تر و آسان‌تر آثار آنان را در دسترس مردم قرار دهیم. یعنی این که به گونه‌ای کتاب را نیاراییم که خود به خود این گونه آراستن باعث شود که بسیاری از جوانان نتوانند به آنها دسترسی پیدا کنند. البته ما هم در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌توانیم برای این قضیه برنامه‌ریزی کنیم. بالاخره ناشران محترم ما که برای معافیت مالیاتی شما تلاش کردیم. همه‌تان به حمدالله معاف شدید؛ درباره پروانه نشر دائمی‌تان کوشیدیم، پروانه نشر دائمی هم دارید. بقیه امور را هم انجام می‌دهیم و شما هم وقتی که کار فرهنگی را انتخاب کردید، حتماً هر یک از شما اگر مغازه‌تان را به جای کتاب‌فروشی تبدیل به مثلاً مانتو فروشی بکنید سود بیشتری می‌برید، این تردیدی نیست؛ و شما نسبتاً هم اיתار کردید، ولی کسی که کار فرهنگی را می‌پذیرد، همه مقتضیات کار فرهنگی را هم بایستی مراعات کند. من گمان می‌کنم یکی از آنها همین است که بتوانیم کتاب‌ها را با کیفیت‌های معمولی در اختیار جوانان هم قرار دهیم.

در پایان دکتر مهاجرانی با قدردانی از آقای دهباشی و برگزار کنندگان این مراسم گفت: تردیدی نیست که راه اعتلا و سربلندی کشور راه همواری نیست منتها وقتی مقصد یک مقصد روشن است:

ریگ آموی و درشتی‌های او. زیر پایم پرنیان آید همی
یعنی سختی‌ها و دشواری‌هایی که در مسیر بخارا هست، طبیعی است که وقتی کسی مسیر را درست انتخاب می‌کند، ناهمواری‌ها و سختی‌ها را به جان می‌خورد و می‌کوشد در راه سربلندی بیشتر کشور و دانایی بیشتر مردم به ویژه جوانان، این گنجینه‌ای که در اختیار ماست.

سپس اعلام شد خانم ناهید توسلی مدیر و سردبیر ماهنامه فرهنگی و هنری نافه

پیامی ارسال داشتند که متن آن را از این قرار است:

بزرگش نخوانند اهلی خرد
که نام بزرگان به زشتی برد
رسم ما مردمان این خطه از خاک خدا، بر این است که بزرگان خود بیش از آنچه در حیاتشان عشق بورزیم و قدرشان را بدانیم، در مماتشان بگرییم. انگاری تا کنسی هست به جرم و گناه «بودن» باید در خفیه گاه خاطرهای مابماند تا به گاه نبودن از بستوی خاطر اتمان او را بیرون کشیم. رسم ما مردمان این خطه بر این است که یا دوست بداریم یا نفرت بورزیم.

ما مردمان این خطه از خاک خدا را - که از بازماندگان نسل «مهر»یم و باید اعتدال و میانه داری و برابری را مهر بورزیم - انگاری برای این آفریده اند تا تنها با «دریغ و افسوس و آه» با یاد عزیزان و بزرگانمان بزیم.

این رسم سنتی - دارای پیشینه را این سال ها - علی دهباشی - بر هم ریخته است و تا حد امکان بزرگداشت بزرگان فرهنگ و ادب و هنر این سرزمین را در حیاتشان برگزار می کند و این شادمانگی را به آنان در حیاتشان هدیه می دازد تا بدانند که ما آنان را برای همیشه و همیشه تاریخ دوست می داریم و ارج می نهم.

«علی دهباشی» با کلک و بخارایش پاسدار خرمی بزرگانی است که فرهنگ این خطه را خاک خدا را که در ذره ذره ذراتش فرهنگ، هنر و ادب ایران رسوخ کرده است زنده نگاه می دارند. کلک و بخار را به همت بی دریغ و پشتکار خستگی ناپذیر او - که می دانیم از بیماری تنگی نفس نیز رنج می برد - چرخه ی فرهنگ ادب و هنر این سرزمین آهورایی و چرخان و چرخان نگاه داشته است.

نمی دانم چگونه باید پاس دار و حرمت گذار این مرد فرهنگ دوست باشیم؟ و برعهده چه کسی ست تا از علی دهباشی، این مرد خستگی ناپذیر - قدر دانی کرده و بزرگداشتی برای این همه خدمات فرهنگی او برگزار کند؟

امروز اولین سالروز درگذشت زنده یاد جاوید فرهنگ و ادب ایران دکتر عبدالحسنین زرین کوب است. برای من به عنوان عضو کوچکی از جامعه فرهنگ و ادب این سرزمین و پر فرهنگ، مایه افتخار است که چند دقیقه ای در حضور استادان و بزرگان فرهنگ و ادب و هنرمان باشم. بدون شک صحبت کردن از جلوه های زندگی اش، لحظه به لحظه و بودنش، آن به آن در حال «جوشیدن»، «فوران» و «شدن» و «پله پله تا ملاقات خدا» بود کاری بس دشوار است. گفتن از کنسی که تا آخر عمر خود را محصل و طبع می دانست:

«من از اول، از هفت سالگی که پدرم مرا با یک کیف سبز خلیجی بود به مدرسه، ولم

کرد، فشارم داد و گفت برو آنجا، تا امروز دیگر از مدرسه بیرون نیامدم و اکنون که ۷۶ سالم است، هنوز دارم در مدرسه‌ها سیر می‌کنم یعنی دوره استادی و دوره دبیرستان و یا شاگردی اصلاً در ذهن من جدا نیست. «بخارا شماره ۷، ص ۴۹»

این بزرگان آنانی اند که در حیات و مفاصلشان در بهشت می‌زینند، اگر بپنداریم بهشت نه جایی، بلکه «حالتی است مشعوف. آن حالتی که به قول دکتر قمر آریان همسر آن زنده یاد: «مهمان هم که در خانه نشسته، ایشان کار خودشان را می‌کنند. اصلاً وظیفه‌اش» «این است که کار کنند... از هیچ خیر ندارد...» (بخارا شماره ۷، ص ۶۲) و یا حکایت آن دوست که گفت: «توی خیابان دیدم که آقای دکتر می‌روند. خیابان وسیع کریم خان‌زند. از آن طرف خودم را رساندم به دکتر و گفتم: سلام. بی‌آن که رویشان را برگردانند و جواب بدهند از آن سمت رفتند به آن طرف آقای دکتر رفتم و گفتم سلام. باز رویشان را به آن طرف برگردانند. جلو رفتم و گفتم: آقا بخشید، مثل این که به چیزی مشغول هستید؟ گفت: بله...» (بخارا شماره ۷ ص ۷۸)

آری، بودن و ماندن در بهشت، انسان را از ورود به جهنم زندگی روزمره بیزار می‌کند و در همیشه و همیشه‌ی بهشت جاودانه‌ی فرهنگ و هنر و ادب این سرزمین نگاه می‌دارد. دکتر غلامحسین زرین‌کوب از نوادگان بزرگان فرهنگ و هنر و ادب ایران است که در رشته‌های گوناگون از جمله:

۲۵۴

ادبیات ایران، ادبیات عرب، ادبیات اروپا، تاریخ پیش از اسلام، تاریخ اسلام، تاریخ پس از اسلام، افسانه‌ها و قصه‌ها، اساطیر، ترجمه، تصوف، شعر، طنزنویسی، عرفان، فلسفه، نقد ادبی و... بسیار بسیار رشته‌های دیگر به نگارش و تحقیق پرداخته است. در فهرست «کتاب‌شناسی کتاب‌ها و مقالات او مندرج در «کارنامه زرین» یادنامه دکتر عبدالحسین زرین‌کوب که به همت علی دهباشی در حدود ۹۸۰ صفحه تدوین شده به حدود ۳۹۸ کتاب و مقاله و مطلب اشاره شده است که نزدیک به ۱۵ تا ۲۰ مورد آن به زبان‌های دیگر به جز فارسی است.

زنده یاد دکتر زرین‌کوب مانند دیگر بزرگان فرهنگ و ادب ایران، انگاری هیچ لحظه «پرت» و بی‌مصرف در زندگی‌شان نداشته‌اند. انگاری زمان برای اینان توسعه می‌یافته تا بتوانند نبوغ و کارهای خلاقه خویش را به منصفه عمل برسانند.

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب بی‌بدیل و جاودانه است. هر یک از این استادان و بزرگان که می‌روند جایشان همیشه خالی است و بعید می‌آید تا سالیان سال کسانی بتوانند جای خالی آنان را پر کنند. یادش گرامی باد.

پس از سخنرانی دکتر مهاجرانی، علی دهباشی مراسم اهدای کتاب «کارنامه زرین»

به خانم دکتر قمر آریان را برگزار کرد و یک جلد از این کتاب را نیز به خانم نوریان هدیه کرد.

دهباشی پیش از اهدای کتاب به همسر مرحوم زرین کوب گفت: در واقع این کارنامه زرین اولین مجموعه‌ای است که بعد از خاموشی دکتر زرین کوب تهیه شده و ما امیدواریم که بتوانیم هر سال و در آستانه سالگرد خاموشی دکتر زرین کوب یک چنین مجموعه‌ای را به یاد ایشان آماده و تقدیم جامعه فرهنگی ایران کنیم. من این کتاب را به نمایندگی از طرف نویسندگان مقالات، که برخی از آنها این جا حضور دارند و برخی از اقصا نقاط دنیا و ایران مقالاتی فرستاده‌اند، به سرکار خانم قمر آریان تقدیم می‌کنم. سپس خانم قمر آریان سخنرانی کوتاه کرد و گفت: من تقریباً یک سال است که حافظه‌ام راه مثل این که، از دست داده‌ام و امشب که در این مراسم، به‌همان اسمی که همیشه گفتم می‌گویم، عبدی را زنده دیدم که حرف می‌زنند خیلی برایم مشکل است که حرف بزنم، جایش واقعاً خالی است.

من از این ملت قدر دان متشکرم که این قدر اظهار محبت نسبت به من کرده‌اند همین مجلس و زحمات‌هایی که برای این کار کشیده شده، آقای دهباشی و محبت‌هایی که به من می‌کنند و محبت‌های آقای هاشمی همه باعث می‌شود که من دو برابر این مردم عزیز حجلت زده هستم. اما یقین دارم که شوهر من ارزش این همه چیزها را داشتند و دارد. من در این چند سال زندگی با او آن قدر بزرگی دیدم که اگر بخواهم بگیرم کتاب می‌شود. آن چیزهایی که هنوز هیچ کس نمی‌داند. الآن هم کوهی یادداشت‌ها دو پرلینو من است که می‌توان از آنها چندین کتاب خوب در آورد. که شاید بتوانم فردوسی و سعدی و از آنها جدا کنم. بقیه‌اش را قرار شده است دایرةالمعارف، جدا جدا چاپ کند. من فکر می‌کنم اگر او هر ساعت از عمرش را هشت ساعت می‌کردند باز هم نمی‌توانست آن قدر کار کند. تعجب می‌کنم که چطور این قدر کار کرد. در جوانی از ساعت سه صبح کار می‌کرد و این اواخر دیگر نمی‌توانست و از ساعت شش یا هفت صبح کار می‌کرد همیشه با شوق کار می‌کرد و همیشه قیافه خندانی داشت که آدم هیچ وقت خسته نمی‌شد. من از همه شما متشکرم.

در ادامه مراسم ارشاد رضویان از طرف کانون ندای جوانان و اندیشه‌وران دو تقدیم‌آز شخصیت دکتر زرین کوب و زحمات علی دهباشی سخنرانی ایراد کرد و کتابی به رسم یادبود به علی دهباشی از سوی کانون تقدیم شد. همچنین از سوی امیر ناصر بانکی یک جلد «دیوان حافظ» به علی دهباشی اهدا شد. درباره‌ی اهتمام آقای امیر ناصر بانکی در مورد این دیوان حافظ در شماره آینده مقاله‌ای منتشر خواهیم کرد.

سخنرانی بعدی مراسم بهاء‌الدین خرمشاهی بود که به سبب طولانی شدن مراسم و به رسم مهمان‌نوازی نوبت سخنرانی خود را به دکتر مسلمانیان قبادیانی از تاجیکستان سپرد.

دکتر مسلمانیان قبادیانی سخنرانی کوتاهی کرد و گفت: اگر استادگوان مایه، مدتی قبل این همه بیننده و خواننده نداشت، حالا دارد و روز به روز هم بیشتر می‌شود. در تاجیکستان نیز پیش از این که هیأت شوروی و ایران دیوارهای آجری وجود داشت. کتاب‌های استاد بین جوانان راه می‌یافت و ما دانشجو بودیم که از کتاب‌های ایشان «با کاروان حله»، «در کوچه رندان» و «نقد ادبی» آشنا شدیم. یعنی آن‌طور که گفتم آنجا هم دؤستدارانی داشت. سپس افزود: از نتایج مهم کارهای استاد گرامی این که، ایشان یکی از قدیم‌ترین شعر فارسی تاجیکی را که در سال ۵۶ هجری قمری گفته شده و ثبت شده است در یکی از کتاب‌های کهنه مدینه، پیدا کردند و در مجله «یغما» حدود ۴۰ سال پیش چاپ کردند. و

دکتر قبادیانی سپس آن بیت را با لهجه تاجیکی خواند و معنی و مصداق آن را توصیف کرد و گفت: این بیت بسیار طنز آمیز و پرمضمون است و نشان می‌دهد که مناسبت مردم با سعید ابن عثمان، که از طرف معاویه امیر خراسان به حکومت بخارا تعیین شده بود چگونه بود و با ملکه خودشان، خاتون، چطور بود. پیدا کردن این بیت کار استاد زرین‌کوب بود.

در پایان دکتر قبادیانی کتاب دویتی‌های مردمی تاجیک با نام «از این جا تا بخارا لاله باشد» و چند روزنامه که در تاجیکستان چاپ شده و مطلبی درباره استاد زرین‌کوب در آن وجود داشت به خانم دکتر آریان تقدیم کرد.

در پایان مراسم، از استاد دکتر جهان‌شاه برومند هنرمند ویلون‌نست، دعوت شد تا به همراه همکارانش سعید رودباری، ضرب، و همایون همدانیان، ستور، موسیقی به شیوه بداهه نوازی قطعاتی برای حاضران اجرا کنند که با استقبال روبرو شد.

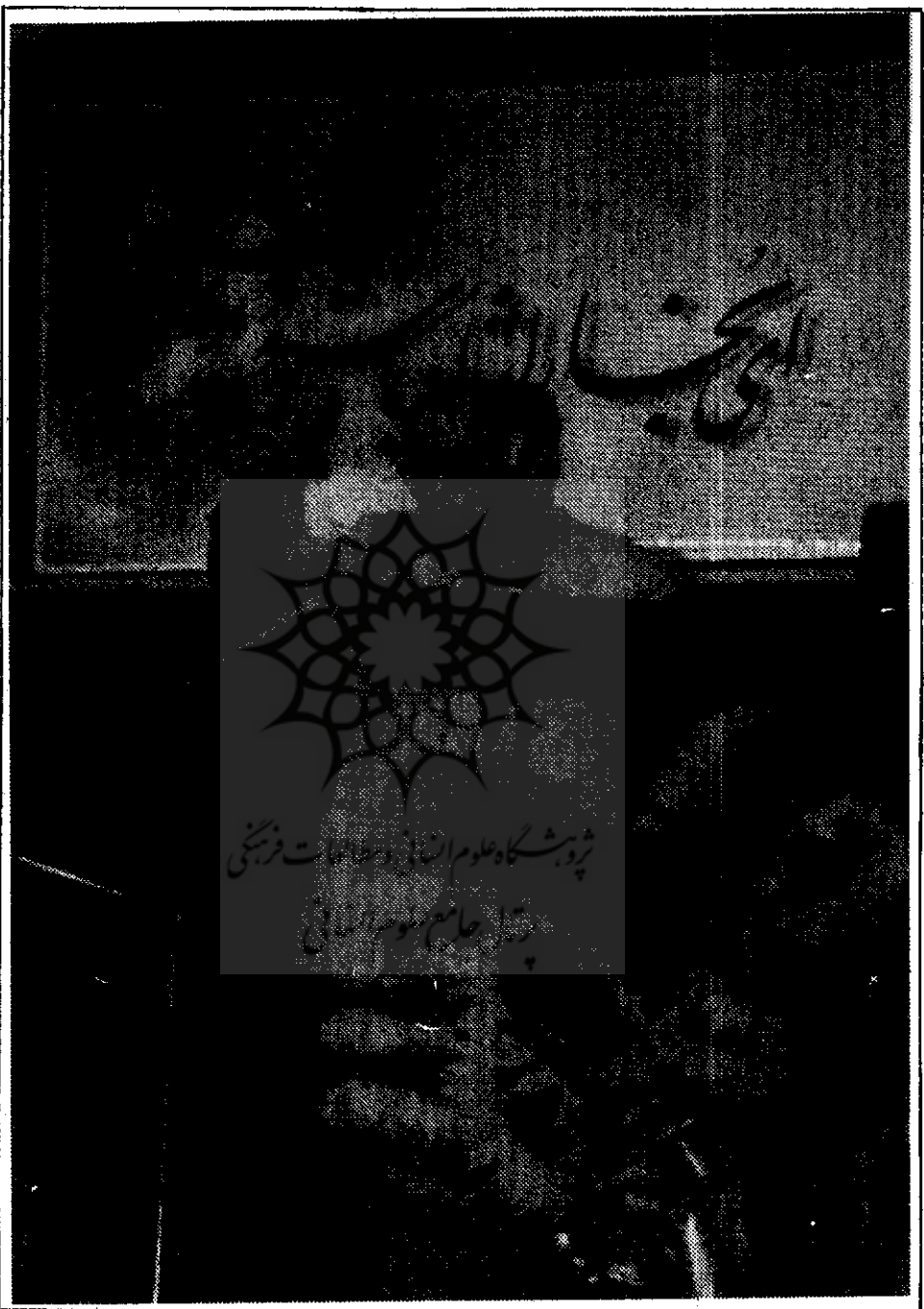
این مراسم در ساعت ۱۰ شب پایان یافت. گفتنی است در این مراسم چهره‌های برجسته ادبی و هنری حضور داشتند. و آخر اینکه آثار زیبایی از هنرمندانی چون استاد محمد احصایی، مرتضی ممیز، بیژن جناب، اسرافیل شیرچی و خیرالله اصغری در سالن به چشم می‌خورد.



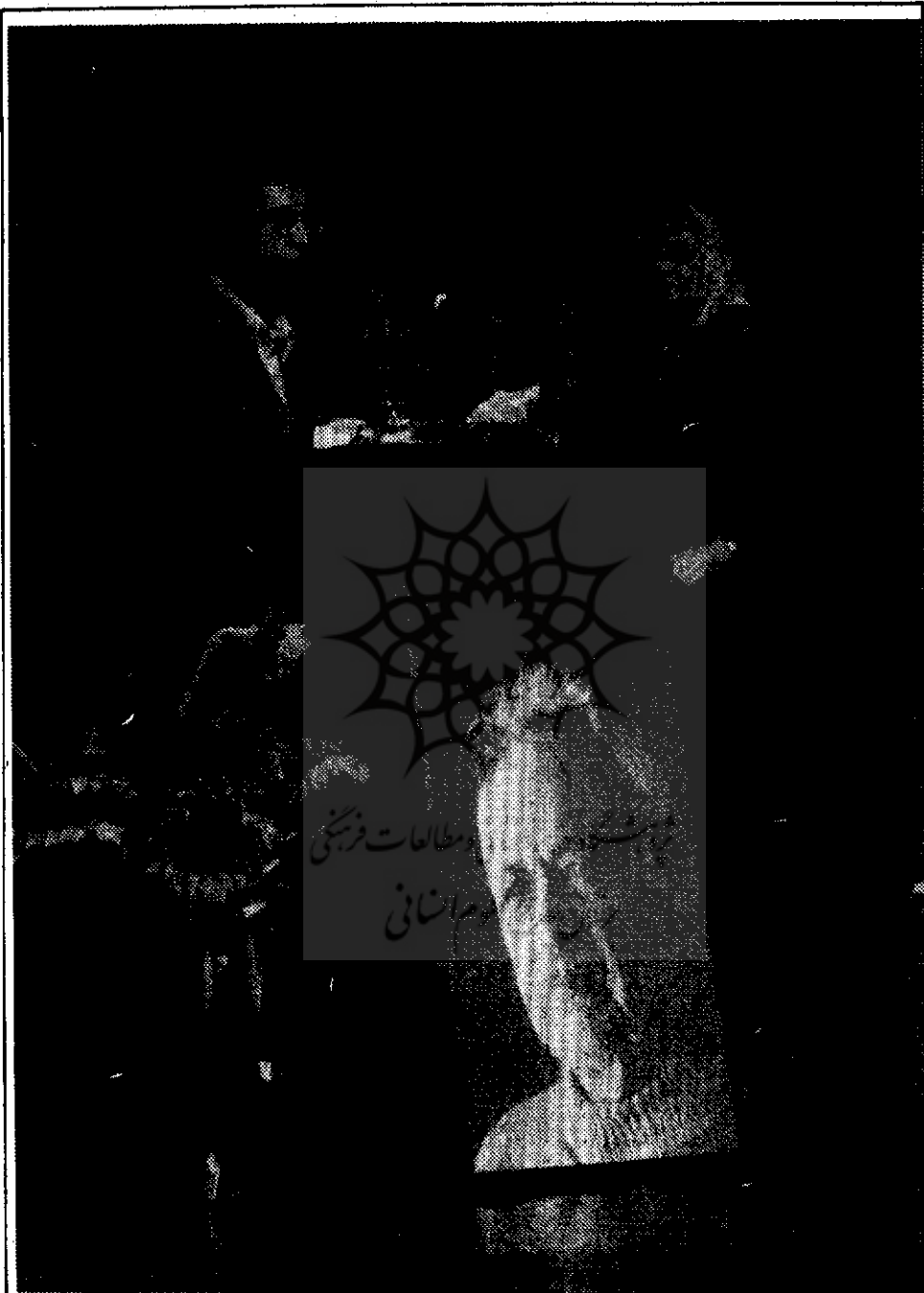
● نهم شهریور - فرهنگسرای نیاوران - فریدون مشیری: من همیشه چشمم به در است که بخارا کی می‌رسد. نمی‌دانم چگونه مقایسه کنم، من فکر می‌کنم یک مجله ادبی بسیار سودمند، بسیار متنوع، بسیار پرارزش و...



● نهم شهریور - فرهنگسرای نیاوران - دکتر عطاءالله مهاجرانی: تردیدی نیست که چهره‌هایی مثل زرین کوب
 نمایندگان به حق و شایسته چنین تمدن و چنین فرهنگ و ملتی هستند و تبریک برای دهمین سال کلک و
 بخارا و همتی که...



● محمد نوری با سرود ایران ایران و دلاویزترین از سروده‌های مشیری آنچنان شور و حالی به مجلس بخشید که مورد تحسین حضار قرار گرفت.



● اهداء اولین نسخه کتاب کارنامه زرین به دکتر قمر آریان و دیوان حافظ به خانم اکرم نوریان (وهاب زاده)

توسط علی هاشمی و دهباشی.

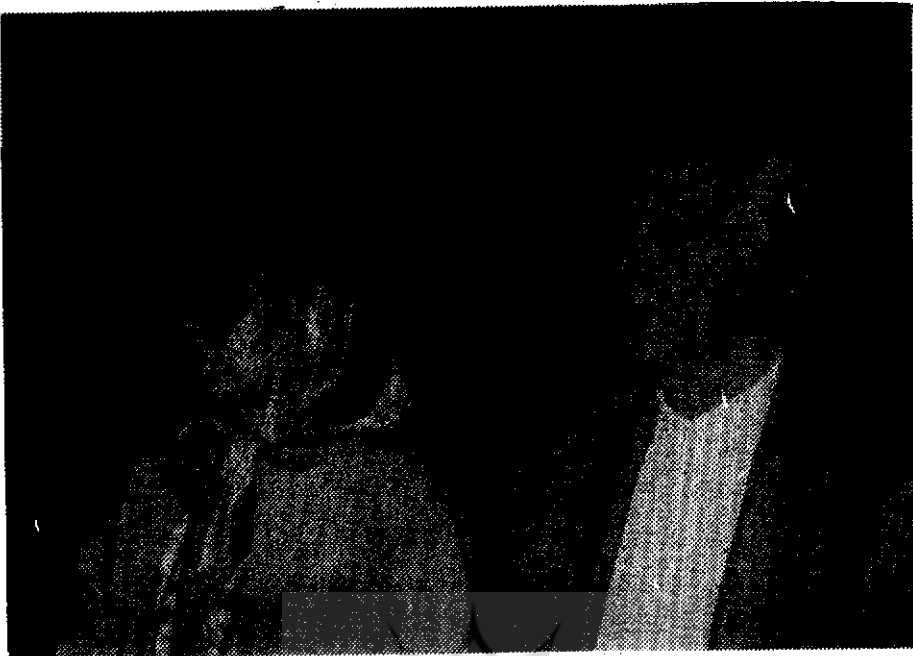


● محمد توری با سرود ایران ایران و دلاویزترین شور و حالی خاص به مجلس بخشید

۲۶۱

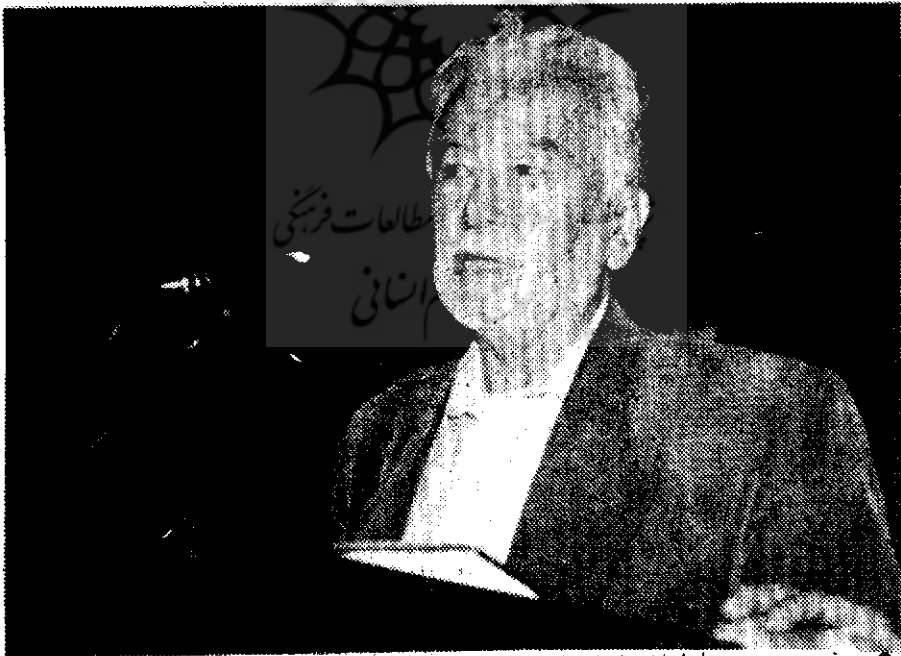


● علی دهباشی گزارشی از دهسال سردبیری کیلک و بخارا به شرکت کنندگان می دهد



● مسعود برزین و مهین عظیمیا

۲۶۲

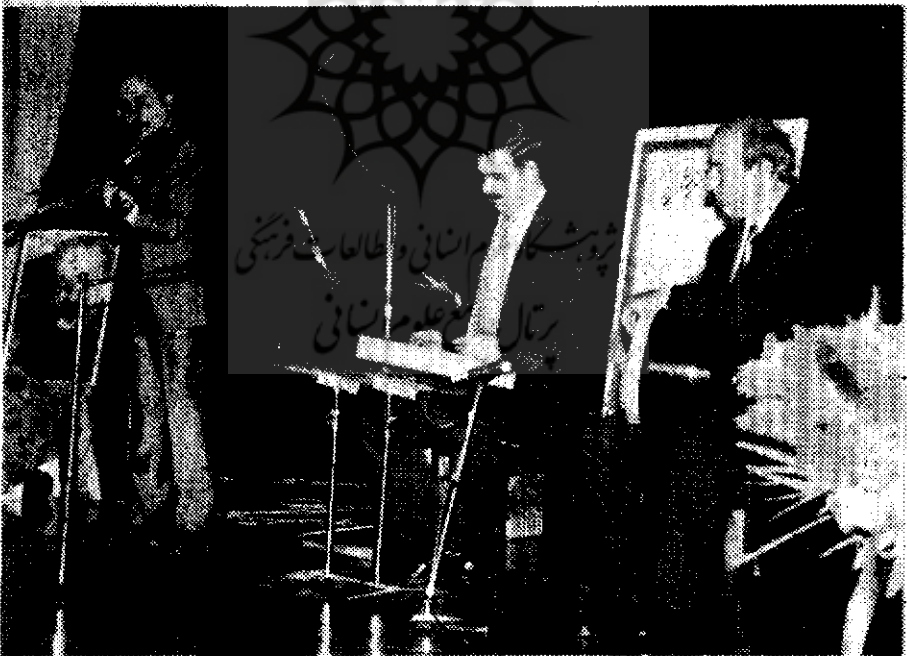


● پروفیسور رحیم مسلمانیان قبادیانی از روشنفکران تاجیک دربارهٔ زرین کوب و بخارا می گوید.



● استاد غلامحسین امیرخانی - فاضل جمشیدی - دکتر اردشیر نهاوندی - دکتر قمر آریان و دکتر لاهوتی

۲۶۲



● دکتر جهان‌شاه برومند، سعید رودباری و همایون همدانیان با بداهه نوازی‌های خود مورد تشویق قرار

گرفتند



● استاد ایرج افشار و استاد مرتضی ممیز. جعفر مدرس صادقی ردیف پشت دیده می‌شود.

۲۶۴

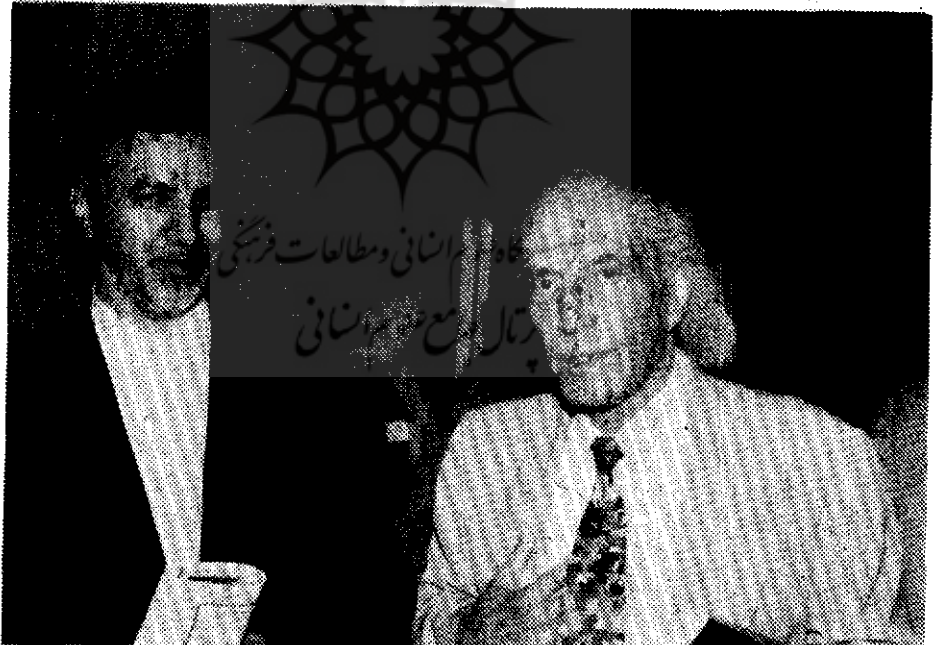


● سیدعلی صالحی - شاهرخ تویسرکانی و استاد عزت‌الله انتظامی

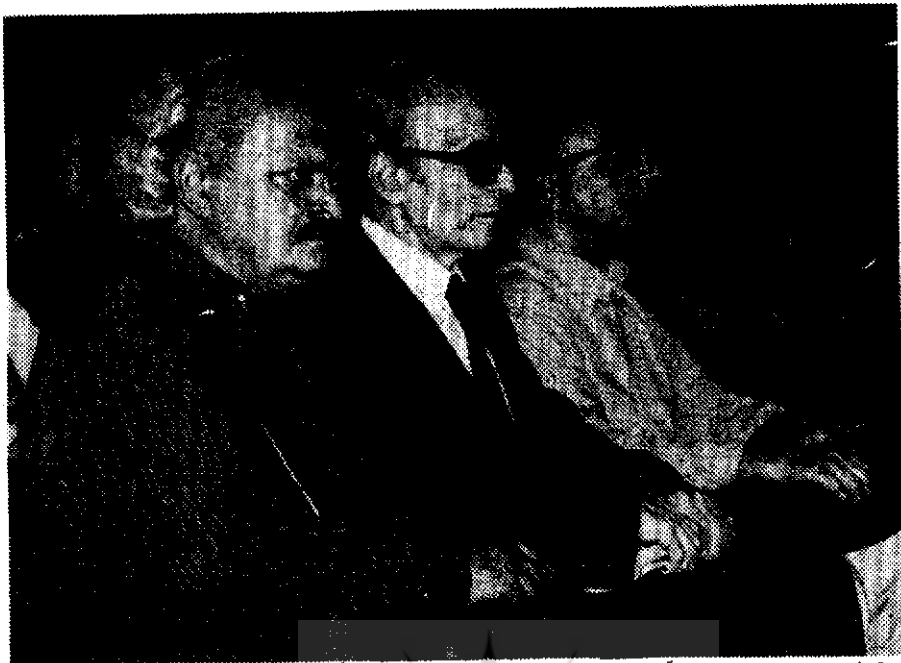


● استاد غلامحسین امیرخانی و دکتر عطاالله مهاجرانی

۲۶۵



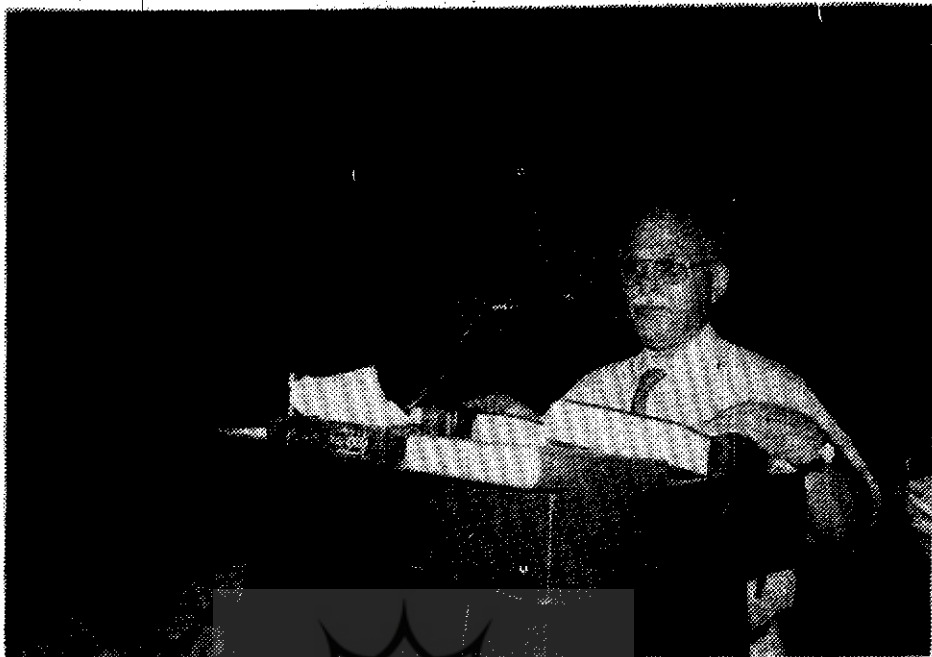
● دکتر شرف‌الدین خراسانی و دکتر عطاالله مهاجرانی



● فرخ تمیمی و محمود آزاد تهرانی (م. آزاد).



● اسرافیل شیرچی - فریدون مشیری و پیروز سیار



● دکتر بهروز برومند از خاطراتش با دکتر زرین کوب می گوید

۲۶۷

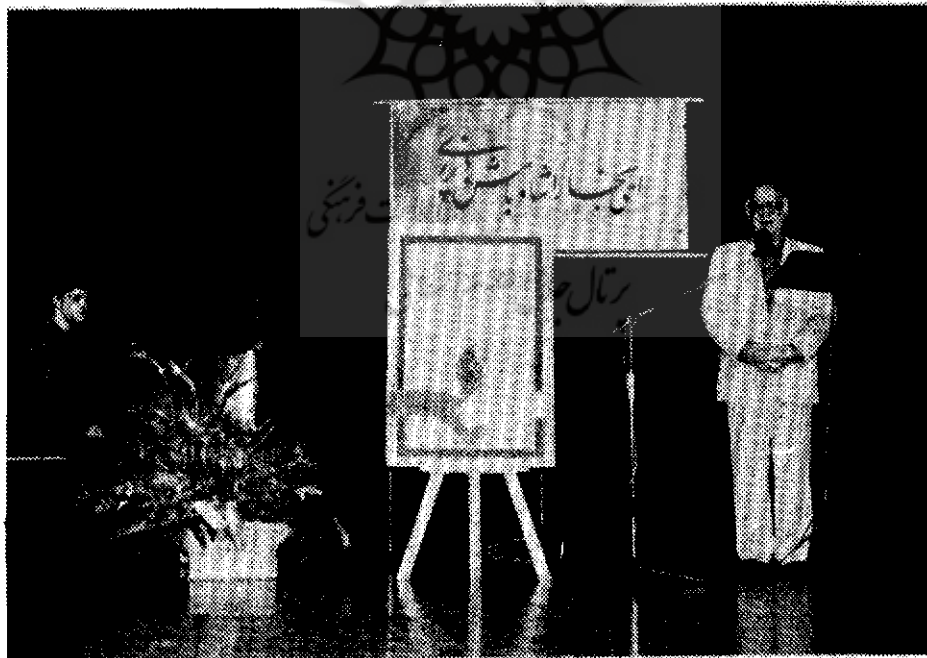


● نمایشگاه کتابهای دکتر عبدالحسین زرین کوب و دوره سه ساله مجله بخارا

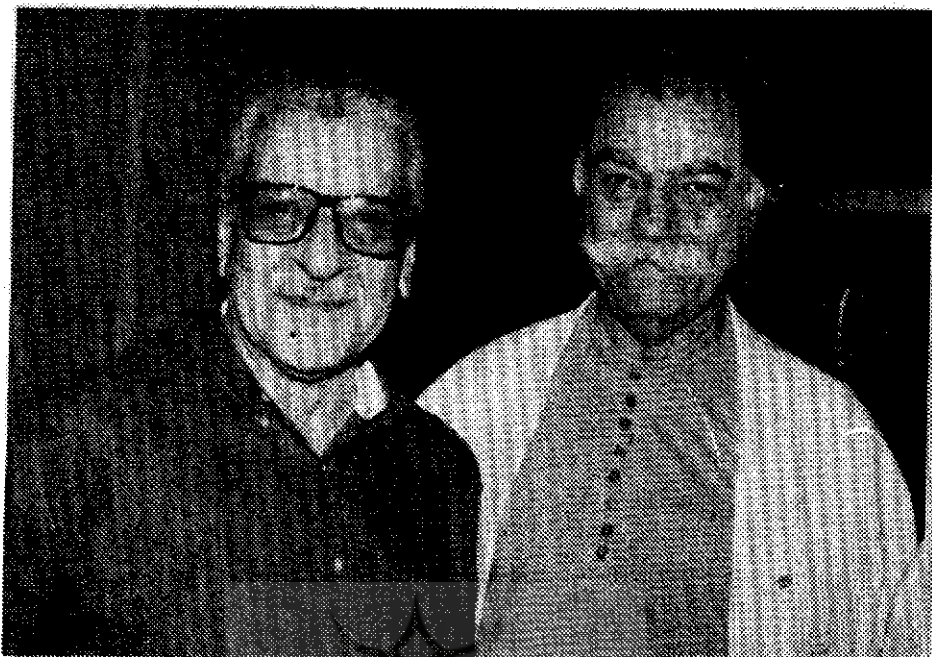


● ناهید کبیری - سیروس ابراهیم‌زاده و پرویز کلانتری

۲۶۸



● صحنه‌ایی دیگر از برنامه شورانگیز محمد نوری و اردلان جعفریان



● استاد مرتضی ممیز و دکتر عزت‌الله فولادوند

۲۶۹



● استاد رضا سیدحسینی - مهناز انصاری و دکتر ماحوزی که در ردیف دوم دیده می‌شوند

